

آذر منصوری، دبیرکل حزب اتحاد ملت:

تداوم برخورد سلبی با زنان و موضوع حجاب؛ همچنان بر شاخ نشسته‌اید و بن می‌برید

دبیرکل حزب اتحاد ملت نوشت: چرا کار به جایی رسید که نسل جوان معترض این‌بار حتی روسری‌ها را سوزاندند؟ اینها واکنشی است به مقاومت در برابر برداشتن سقف‌های شیشه‌ای تحمیل پوشش به نام دینی که آمد تا به انسان فارغ از زن یا مرد بودن آن کرامت بخشد. آری اینچنین شد برادر همچنان بر شاخ نشسته‌اید و بن می‌برید.

به گزارش سایت خبری پرسون، آذر منصوری، دبیرکل حزب اتحاد ملت در یادداشتی با عنوان «این مناقشه را پایانی نیست مگر» در روزنامه اعتماد نوشت: قبل از مرگ مهسا امینی مناقشه بر سر پوشش اجباری به اوج خود رسیده بود. زمانی که مادری با چشمانی گریان به ماموران گشت ارشاد التماس می‌کرد که دخترم بیمار است، او را نبرید و ویدیوهایی که از درگیری زنان با ماموران منتشر می‌شد، به قدر کافی جامعه ایران را ملتهب کرده بود که مرگ مهسا مانند جرقه‌ای این آتشی که دیگر زیر خاکستر هم نبود را شعله ور سازد. پس از مرگ غم‌انگیز او که همچنان اتهامات و سوالات بسیاری پیرامون چگونگی جان باختن او بدون پاسخ مانده، جنبشی اعتراضی به شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» شکل گرفت که هرچند پس از چهار ماه قدری فروکش کرده است، اما به گفته بسیاری از کارشناسان به دلیل انباشتی از نارضایتی‌ها شکاف روزافزون حاکمیت - ملت زمینه شعله‌ور شدن مجدد آن وجود دارد؛ درست زمانی که خشم ناشی از نارضایتی‌ها بر خشم معترضان غلبه پیدا کند.

امیدوارم که حاکمیت به اقتضای شرایط به چنان نگاه واقع‌بینانه‌ای از جامعه امروز ایران برسد که تا دیر نشده دست به اصلاحات جدی در ساختار حقیقی و حقوقی ایران بزند. هر چند آنچه از برخی تریبون‌های رسمی حاکمیت شنیده می‌شود، امید به پذیرش چنین اصلاحاتی را روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌نمایاند. تریبون‌هایی که حتی حاضر نیستند بر سر حداقلی‌ترین مطالبه این جنبش یعنی حق انتخاب پوشش زنان ایران نیز در رویه‌ها و سیاست‌گذاری‌های خود تجدیدنظر کنند و همچنان اصرار دارند که در باید بر پاشنه قبلی بچرخد. بی‌توجه به مرگ مهسا و بسیاری از زنان و مردان جوانی که طی این چهار ماه جان باختند. هنرمندان زنی که روسری از سر برداشتند احضار و بازداشت می‌شوند و چه بسا برای آنها احکام سنگین عجیب و غریبی صادر می‌شود که هر ناظر بی‌طرف و منصفی را حیرت‌زده می‌کند.

بدون توجه به آنکه حجاب یا پوشش زنان ایران برآیندی از عرف و هنجارهای جامعه است و هیچ استاندارد تحمیلی دیگری را نمی‌پذیرد. تفاوتی هم نمی‌کند که این تحمیل با چه رویکردی از طرف حاکمیت صورت پذیرد. اینجا مساله اساسی تحمیل و اجبار بر نوع پوششی است که مورد پذیرش جامعه مخاطب نیست. شاید لازم باشد یک بار دیگر روندی که موجب شد شکل‌گیری مناقشه بر سر پوشش زنان ایران به این نقطه برسد را مرور کنیم.

از زمانی که قانون حجاب ذیل قانون مجازات اسلامی به تصویب رسید بیش از چهار دهه می‌گذرد. زمانی که این قانون به تصویب رسید، جمعی از زنان ایران که اکثریت هم نبودند، مخالفت خود را با این قانون به اشکال مختلف اعلام کردند. اما اقتضائات زمان و محیط در آن مقطع به گونه‌ای نبود که مناقشه‌ای جدی بین حاکمیت و زنان ایران شکل بگیرد. اما با گذشت زمان و از یک سو عدم توجه به تامین الزامات تساوی حقوق زنان و رفع تبعیض‌ها و از سوی دیگر برخورد با زنانی که از نگاه کارگزاران نظام بدحجاب قلمداد می‌شدند، این مناقشه ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت و اوج گرفتن آن از زمانی بود که گشت‌های ارشاد رسماً مسوولیت این برخورد را به عهده گرفتند.

در حالی که راه‌حل ایجابی می‌توانست هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت تلاش حکمرانی برای رفع تبعیض علیه زنان و برداشتن اجبار از پوشش تحمیلی به آنها باشد. در حالی که آنچه اتفاق افتاد حرکت در جهت عکس این رویه بود، یعنی از یک طرف سطح دسترسی زنان به فرصت‌های برابر با رشد قابل قبولی مواجه نشد و چه بسا مقاومت‌هایی از نوع افزایش سقف‌های شیشه‌ای علیه آنها در ساختار حقیقی و حقوقی حکمرانی تثویز شد و از طرف دیگر پوشش اجباری نیز ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. این در حالی بود که مقاومت‌های مدنی در برابر این اجبار هم روزبه‌روز جدی‌تر می‌شد. مقاومتی که زمینه بروز یکی از جدی‌ترین شکاف‌های بین حاکمیت و ملت شد.

طی این سال‌ها بارها و مکرر هشدار داده شد که راه‌حل کوتاه‌مدت پر کردن این شکاف جمع شدن گشت‌های ارشاد و برخوردهای سلبی و قهری در مواجهه با پوشش زنان ایران است و راه‌حل بلندمدت تلاش جدی برای رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، اما نه این شد و نه آن. شکافی که در بیرون از مرزهای آتش تهیه ویرانی‌طلبان علیه ایران شد. در حالی که پوشش جامعه ایران اعم از زنان و مردان در طول تاریخ همواره برآیندی از عرف و هنجارهای جامعه بوده است. هنجارها و عرفی که تحت‌تاثیر عوامل متعدد شکل می‌گیرند و نه با مهندسی فرهنگی و نه با اجبار و رفتارهای سلبی و پلیسی مسیر خود را متوقف یا تغییر نمی‌دهد.

صدادوسیم، سازمان تبلیغات، حوزه‌های علمیه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش و مجموعه‌ای از دستگاه‌های شوراهای عریض و طویل در کنار گشت‌های ارشاد بیش از چهار دهه است که تا توانستند از محاسن حجاب اسلامی گفته‌اند و در و دیوارهای شهرها و روستاهای ما این نوع پوشش را تبلیغ کرده‌اند. اما چرا این مقاومت مدنی تبدیل به جنبش اعتراضی مهسا یا زن، زندگی و آزادی شد؟ چرا کار به جایی رسید که نسل جوان معترض این‌بار حتی روسری‌ها را سوزاندند؟ پاسخ به نظرم پیچیده نیست. اینها واکنشی است به مقاومت در برابر برداشتن سقف‌های شیشه‌ای تحمیل پوشش به نام دینی که آمد تا به انسان فارغ از زن یا مرد بودن آن کرامت بخشد و حتی در پذیرش آن تصریح بر «لااکراه فی الدین» کرده است. آری اینچنین شد برادر همچنان بر شاخ نشسته‌اید و بن می‌برید.